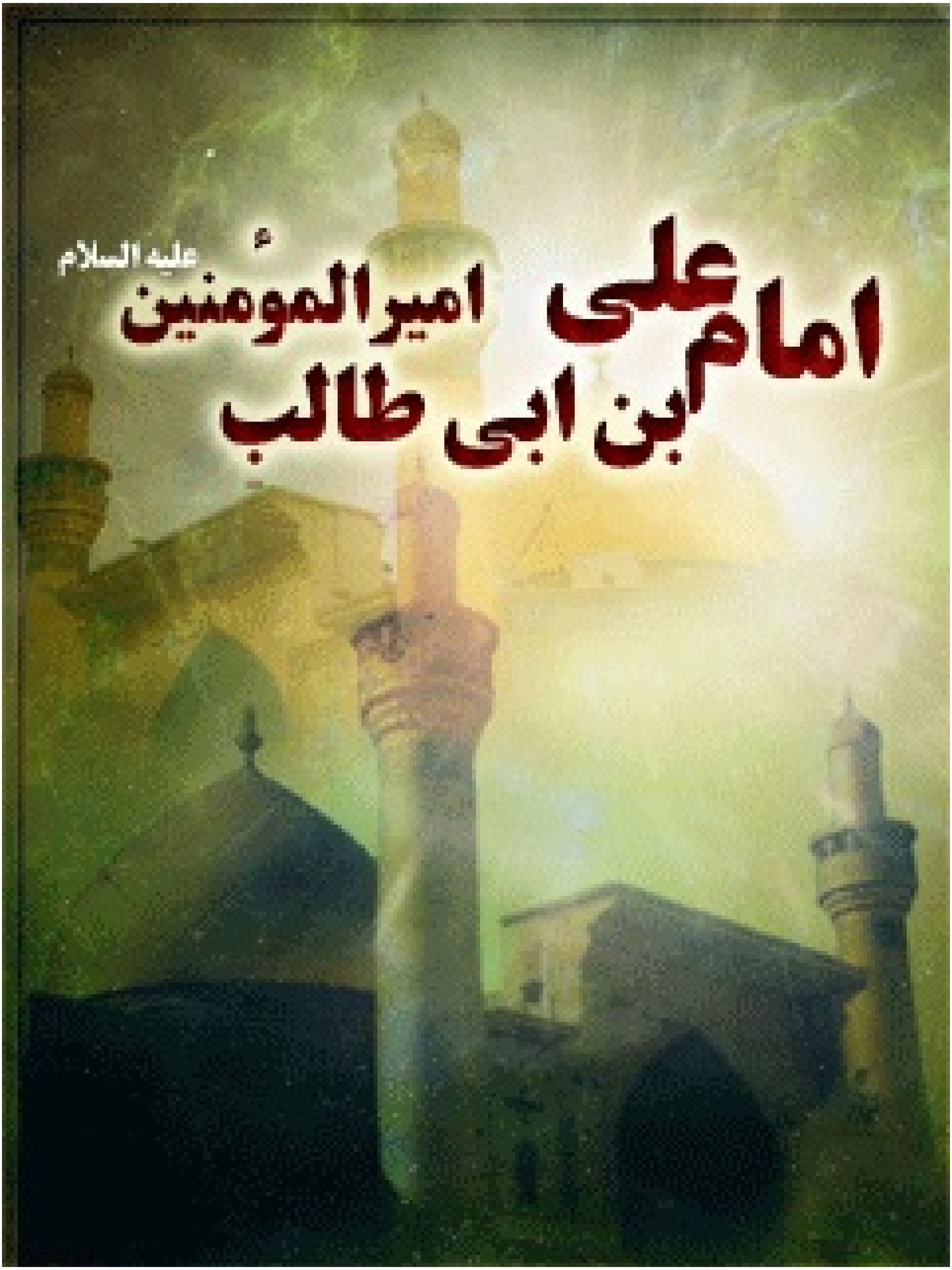

امام علی
امیرالمؤمنین
علیه السلام
بن ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحیم

امام علی بن ابی طالب امیرالمومنین علیه السلام

نویسنده:

عباس زریابخویی

ناشر چاپی:

روزنامه اطلاعات

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امام علی بن أبی طالب امیر المؤمنین علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: امام علی بن ابیطالب امیرالمومنین (ع)/عباس زریاب خویی؛ محمدحسین مشایخ فریدنی

منشا مقاله: اطلاعات، ۲۴ مهر ۱۳۸۵:: ص ۲، ۳ ویژه نامه

، ۲۵ مهر ۱۳۸۵:: ص ۶ ویژه نامه

توصیفگر: علی بن ابیطالب (ع)، امام اول

توصیفگر: تاریخ اسلام

توصیفگر: امامت

توصیفگر: واقعه غدیر خم

شناسه افزوده: مشایخ فریدنی، محمدحسین

نمایه سازی قبلی: نمایه سازی قبلی

شماره کتابشناسی ملی: ایران

شماره بازیابی: ۸۵-۰

امام علی [۱]

.ابوالحسن، علی بن ابی طالب بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب، نخستین امام از ائمّه اثنی عشر (ع)، یکی از پنج تن آلِ عبا (ع) و دومین معصوم از چهارده معصوم علیهم السلام و در نظر اهل سنّت خلیفه چهارم از خلفای راشدین. آن حضرت دومین شخص عالم اسلام پس از رسول اکرم (ص) و وصی و ولی مطلق هستند و اعتقاد به امامت و وصایت و ولایت آن حضرت و یازده فرزند بزرگوارش یکی از اصول مذهب امامیّه است. امّا عدّه ای از پیروان و معتقدان آن حضرت به ملاحظه ی کثرت فضایل و کرامات ایشان از جاده ی اعتدال منحرف شده و اعتقاداتی فوق اعتقادات شیعه ی امامیّه درباره ی ایشان پیدا کرده اند. این عدّه به غلات یعنی غلو کنندگان معروف شده اند و هم در نظر اهل سنّت و هم در نظر شیعه از جاده ی هدایت به دور افتاده اند و از اهل بدعت و ضلال محسوب می گردند.

آن حضرت در زمان خود و در عهد بنی امیّه دشمنان سیاسی و قبیله ای داشته اند که فضایل و مناقب ایشان را انکار می کردند و به ناسزا گویی و دشنام می پرداختند و مطالب نا روایی به ایشان نسبت می دادند. علاوه بر آنها، در طی قرون

و اعصار هم کسانی بوده اند که به ایشان بغض و کینه می ورزیدند و بعضی از محدّثان و علمای اهل سنّت در

پرده پوشی فضایل ایشان و طعن در صفات ایشان کوشیده اند. این عدّه را شیعیان «نواصب» (مفرد آن ناصبی) می نامند. بعضی از صحابه و تابعین و معاریف اهل سنّت در نظر شیعیان از نواصب هستند، گرچه گاهی کلیه ی کسانی را که منکر خلافت بلافصل آن حضرت باشند نیز ناصبی می خوانند. اهل سنّت نیز شیعیان و دوستداران آن حضرت را «رافضی» می خوانند و بعضی از متعصّبان اهل سنّت گام فراتر نهاده همه ی شیعیان و دوستان آن حضرت را «غلات» خوانده اند.

می گویند در زمان حیات حضرت رسول (ص) امام حسن (ع) پدر خود را ابوالحسین و امام حسین (ع) ایشان را ابوالحسن صدا می کردند و حضرت رسول (ص) را پدر می خواندند. پس از وفات حضرت رسول (ص) هر دو آن حضرت را پدر صدا کردند. ابوطالب نام پدر ایشان بود و این کنیه ای بود به جهت پسر بزرگترش که طالب نام داشت و این کنیه بر نام واقعی او که عبدمناف بود غالب آمد و در تاریخ اسلام هیچ گاه او را عبدمناف نخوانده اند و فقط با ابوطالب از او یاد کرده اند.

حضرت علی (ع) به جز کنیه ی ابوالحسن به ابوتراب نیز معروف بود و این کنیه را حضرت رسول (ص) به او داده بود و آن هنگامی بود که او را بر روی خاک خوابیده دیده بود و او را بیدار کرده و گرد و خاک از پشت او بر افشانده و

فرموده بود تو «ابوتراب» هستی. آن حضرت این کنیه را چون از جانب رسول اکرم (ص) به او داده شده بود بسیار دوست می داشت و آن را بر کنیه ها و القاب دیگر ترجیح می داد. امّا بنی امیّه و دشمنان حضرت در این کنیه نوعی تحقیر و توهین می دیدند و به کسان خود دستور داده بودند که آن را همچون دشنام و ناسزایی درباره ی او به کار برند.

زیاد بن ابیه و پسرش عبیدالله بن زیاد و حجّاج بن یوسف ثقفی این کنیه را درباره ی او بسیار به کار می بردند. می گویند مادرش او را حیدره نام نهاده بود، امّا پدرش ابوطالب نام او را به علی تغییر داد. در رجزی که به آن حضرت منسوب است و آن را در غزوه ی خیبر در برابر مرحب خیبری خوانده است تصریح به این معنی است؛ زیرا حضرت در این رجز فرموده است: انا الذی سمّتنی اُمّی حیدره (من کسی هستم که مادرم مرا حیدره نامید). مادر آن حضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است و بنا به گفته ی علمای انساب نخستین زن هاشمی است که به ازدواج یک مرد هاشمی (ابوطالب)

(صفحه ۳)

در آمده است و صاحب فرزند شده است. این بانو را یازدهمین کسی گفته اند که اسلام آورده و حضرت رسول (ص) بر جنازه ی او نماز خواند و فرمود که پس از ابوطالب هیچ کس درباره ی من بیشتر از او نیکی نکرده است.

تولّد علی (ع)، روز سیزدهم ماه رجب، سی سال از واقعه ی عام الفیل گذشته، در خانه ی کعبه اتفاق

افتاده است. می گویند کسی پیش از آن حضرت و پس از ایشان در خانه ی کعبه متولّد نشده است. اگر تولّد حضرت رسول (ص) در عام الفیل اتّفاق افتاده باشد و عام الفیل بنابر بعضی محاسبات با سال ۵۷۰م منطبق باشد، باید تولّد حضرت علی (ع) در حدود سال ۶۰۰م اتّفاق افتاده باشد، یعنی ۲۱ سال قبل از هجرت (با در نظر گرفتن اختلاف سالهای قمری و میلادی این تاریخها تقریبی است).

*****

دایره المعارف تشیّع، تهران، بنیاد خیریه و فرهنگی شطّ، ۱۳۷۲، چاپ دوم، ص۳۴۵ -۳۳۴.

اسلام آورنده نخستین

از جمله نعمتهای الهی در حق علی بن ابی طالب (ع) یکی آن بود که وقتی قریش در قحطی بزرگی افتادند و ابوطالب را فرزند و عیال زیاد و توانایی مالی کم بود، حضرت رسول (ص) به عموی خود عباس که مردی توانگر بود گفت برویم و از بار زندگی ابوطالب بکاهیم و هر کدام یکی از پسران او را بر گیریم و پیش خود نگاه داریم. عباس این پیشنهاد را پذیرفت و هر دو پیش ابوطالب رفتند و گفتند ما می خواهیم هر کدام یکی از پسران ترا نزد خود نگاه داریم تا این مصیبت قحطی از میان ما برداشته شود.

ابوطالب که از میان فرزندان خود عقیل را از همه بیشتر دوست داشت گفت اگر عقیل را نزد من بگذارید هر یک از پسران دیگر مرا که می خواهید می توانید ببرید. پس عباس جعفر را همراه خود به خانه برد و حضرت رسول (ص) علی (ع) را و علی (ع) نزد رسول خدا (ص) بزرگ شد تا آنکه آن حضرت به نبوّت مبعوث شد و علی (ع)

به او ایمان آورد.

بسیاری از سیره نویسان و محدّثان اهل سنّت علی (ع) را نخستین کسی می دانند که اسلام آورد و آنها که خدیجه را نخستین اسلام آورنده می دانند علی (ع)را نخستین اسلام آورنده از مردان می شمارند. اینکه حضرت امیر (ع) اسلام آورنده ی نخستین، دست کم از میان مردان، باشد امری طبیعی به نظر می رسد؛ زیرا بنا به روایت سیره نویسان،

(صفحه ۴)

حضرت رسول (ص) بعثت خود را نخست به خدیجه اعلام فرمود و خدیجه قول او را تصدیق و تأیید کرد. دومین شخصی که از اسلام و بعثت حضرت رسول (ص) می بایست آگاه می شد علی بن ابی طالب (ع) بود که در خانه ی آن حضرت زندگی می کرد و در آن هنگام بنا به اختلاف روایات میان ده تا پانزده سال داشت. پس از او زید بن حارثه بود که پسر خوانده و آزاد کرده ی پیامبر (ص) بود و در همان خانه زندگی می کرده روایاتی هست که در آغاز فقط حضرت رسول (ص) و خدیجه و علی (ع) را در حال نماز گزاردن دیده اند و روایات دیگری هست که به موجب آن حضرت رسول (ص) در آغاز بعثت به هنگام نماز، با علی (ع) و پنهان از نظر دیگران به شکاف کوهها و درّه های مکّه می رفتند و در آنجا نماز می خواندند.

بعضی از متعصّبان و محدّثان اهل سنّت خرده گرفته اند که بر فرض آنکه علی (ع) نخستین مسلم باشد چندان فضیلتی را بر او ثابت نخواهد کرد؛ زیرا آن حضرت در آن زمان در سالهای کودکی بوده است و ایمان و

اسـلام از سالهای بلوغ معتبر است. در پاسـخ بایـد گفت که این فضـیلت مهمتری بر فضایل علی (ع) می افزایـد و آن اینکه آن حضـرت در میان مهاجران نخستین و در میان جنگجویان بدر که سمت فضیلت و برتری بر اصحاب دیگر حضرت رسول (ص) را دارند، تنها کسی است که هرگز بت پرستی نکرده است و از آن هنگام که خود را شناخته است خدای واحد را پرستیده و با رسول خدا (ص) نماز گزارده است.

بنابر روایتی دیگر چون آیه ی: و انـذر عشـیرتک الاقربین (به خویشاونـدان نزدیک خود هشـدار ده) نازل شد، حضـرت رسول (ص) بنابر این دسـتور الهی فرزنـدان و نبیرگان عبدالمطّلب را که نزدیکترین خویشان او بودند دعوت کرد و فرمود هر کس از شمـا پیشتر از دیگران با من بیعت کنـد برادر و دوست و وارث من خواهـد بود و این سـخن را سه بار تکرار فرمود و در هر بار فقط علی (ع) برخاست و آن حضـرت را تأیید و تصدیق کرد و حضـرت رسول (ص) فرمود: «این مرد، برادر من و وصی من و خلیفه ی من در میان شماست، سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید».

(صفحه ۵)

در فراش پیامبر صلی الله علیه و آله

بنابر روایات سـیره نویسان، در شبی که قریش قصد داشتند به خانه ی حضرت رسول (ص) بریزند و او را به قتل برسانند. پیامبر (ص) آن شب به تعلیم جبرئیل در بستر خود نخوابید و به علی (ع) گفت در بستر من بخواب و این پارچه ی سبز حضرمی را بر خود بپوشان که آنها نخواهند توانست آزاری به تو برسانند. آن شب حضرت رسول (ص) با ابوبکر

از مکّه بیرون رفت و علی (ع) در رختخواب او خوابید. کفّار قریش برد در خانه ی آن حضرت گرد آمده بودند و مراقب او بودند و می پنداشتند که آنکه خوابیده است خود حضرت رسول (ص) است.

نزدیک بامداد علی (ع) آن پارچه را به یکسو افکند و قریش به اشتباه خود پی بردند. امّا دیر شده بود زیرا حضرت رسول (ص) از مکّه بیرون رفته بود. علی (ع) سه شبانه روز در مکّه ماند و از طرف حضرت رسول (ص) مأمور بود تا اماناتی را که مردم پیش او داشتند مسترد کند و پس از به پایان رساندن این مأموریت از مکّه بیرون رفت و به حضرت رسول (ص) پیوست.

تزویج فاطمه سلام الله علیها

در سال اوّل یا دوم یا سوم هجری، حضرت رسول (ص) فاطمه (س) را به علی (ع) تزویج کرد. بنابر بعضی روایات مهر آن حضرت پانصد درهم بود که مطابق با وزن دوازده اوقیه و نیم نقره است (هر اوقیه چهل درهم است) و گفته اند که مهر دختران دیگر حضرت رسول (ص) نیز به همین مقدار بوده است. امّا درباره ی مهر حضرت فاطمه (س) اقوال دیگری هم ذکر شده است که باید به کتب مفصّل رجوع کرد. بنابر بعضی از روایات ابتدا ابوبکر و عمر از حضرت فاطمه (س) خواستگاری کرده بودند، ولی حضرت رسول (ص) پاسخ رد به ایشان داده بود. در نیمه ی ماه رمضان سال دوم یا سوم هجری حسن بن علی (ع) از این ازدواج به وجود آمد و در سوم یا پنجم شعبان سال چهارم هجرت (و به قولی سال سوم هجرت) تولّد حسین بن علی (ع)

اتّفاق افتاد.

(صفحه ۶)

غزوات

بنابه روایات، حضرت امیر (ع) در همه ی غزوات بجز غزوه ی تبوک حضور داشته است و علم حضرت رسول (ص) همواره به دست علی (ع) بوده است در غزوه ی تبوک خود حضرت رسول (ص) علی (ع) را برای سرپرستی خانواده در مدینه گذاشت و این امر موجب بروز این شایعه شد که حضرت رسول (ص) از مصاحبت علی (ع) خوشدل نیست. علی (ع) این شایعه را با آن حضرت در میان نهاد و آن حضرت سخن بسیار معروف خود را «اَما ترضی أَنْ تَکُونَ مِنّی بِمَنزِلِ هارُونَ مِنْ مُوسی الّاَ أنّه لا نبیّ بعدی»؛ آیا نمی خواهی که پایگاه تو نزد من مانند پایگاه هارون در برابر موسی باشد، جز آنکه پیامبری پس از من نخواهد بود» ادا فرمود.

اگر در احوال موسی (ع) و هارون (ع) مطالعه شود معلوم خواهد شد که هارون (ع) برادر و نزدیکترین شخص به موسی (ع) بوده است، پس با این مقایسه که حضرت رسول (ص) فرمودند، شکی نمی ماند که او علی (ع) را نزدیکترین شخص به خود می دانسته است و حتّی مقام او را با خود برابر می دانسته است و فقط نبوّت را که اختصاص به خودش داشته است استثنأ فرموده است.

شجاعت و رشادت آن حضرت در همه ی غزوات معروف است و کتب سیره و حدیث اهل سنّت مشحون از شرح دلاوریهای آن حضرت است. اگر به فهرست کشته شدگان مشرکان در جنگ بدر مراجعه شود، معلوم می گردد که در این جنگ هشت تن از هفتاد تن از مقتولان مشرکان به طور مسلّم به دست حضرت علی (ع) کشته

شـده انـد و این عـدّه بجز کسانی هسـتند که در قتلشان اختلاف است که آیا به دست علی (ع) کشـته شده اند یا کسان دیگر و بجز کسانی هستند که علی (ع) در قتل ایشان، با دیگران مشارکت داشته اند.

در جنگ احد هنگامی که عدّه ی زیادی از اصحاب حضرت رسول (ص) از دور ایشان گریختند، علی (ع) از جمله اشخاص معدودی بود که پای بیفشرد و خود را سپر آن حضرت به قتل رسیدند. از آن جمله عبدالله بن عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار معروف به طلحْ بن ابی طلحْ از طایفه ی بنی عبدالدار بود که لوای قریش به دست او بود و عبدالله بن حمید

بن زهیر از طایفه ی بنی اسد و ابو امیّه بن ابی حذیفه بن المغیره از طایفه ی بنی مخزوم از جمله کسانی بودند که در احد به دست حضرت امیر (ع)کشته شدند.

قتل عمرو بن عبدود، در غزوه ی خندق، به دست آن حضرت سخت مشهور است. در جنگ خیبر حضرت رسول (ص) علم سفید خود را به ابوبکر داد و او را برای گرفتن یکی از قلاع خیبر فرستاد. ابوبکر بی آنکه کاری انجام دهد بازگشت. حضرت فردای آن روز عمر بن خطاب را مأمور آن مهم کرد و او نیز نتوانست کاری انجام دهد. آنگاه حضرت فرمود که من فردا علم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و گریز پا نیست و خداوند این قلعه را به دست او خواهد گشاد. آنگاه علی (ع) را صدا کرد و علم را به دست او داد و فرمود این علم

را پیش ببر تا خداونـد فتـح این قلعه را به دست تو ممکن گردانـد. علی (ع) علم را بگرفت و به نزدیک قلعه رفت و با مدافعین قلعه به جنگ پرداخت. یکی از ایشان ضـربه ای بر او زد که سپر را از دست مبارك او بینداخت و آن حضـرت لنگه ی در قلعه را از جای برکند و به جای سپر بکار برد و چندان جنگید که خداوند فتح را نصیب او کرد.

در غزوه ی حنین که افراد قبایـل هوازن از شـکافها و گردنه های کوه بناگاه بر مسـلمان حمله کردنـد، مسـلمانان در ابتـدا روی بگریز نهادند از جمله کسانی که پای بیفشرد و حضرت رسول (ص) را ترک نکرد علی (ع) بود.

سوره برائت

حضـرت رسول (ص) در سال نهم هجرت ابوبکر را مأمور فرمودند که امارت مسـلمانان را در حجّ به عهده بگیرد. در این سال مشـرکان نیز بنا به معاهداتی که با حضـرت رسول (ص) داشتند، بطور جداگانه به حجّ رفته بودند. پس از حرکت ابوبکر سوره ی برائت در نقض معاهـدات مـذکور نازل شـد. بنابر آن سوره، مشـرکانی که بنا به عهد عام می توانسـتند به حجّ بروند پس از انقضـای ماههـای حرام دیگر حق نزدیک شـدن به کعبه و ادای حـجّ نداشـتند و به ایشان اعلام جنگ شـده بود و نیز کسانی از مشرکین که معاهده ی خاص با مسلمانان داشتند فقط تا پایان مدّت مذکور در معاهده می توانستند به حجّ بروند.

(صفحه ۸)

در سوره ی مـذکور به منافقان و تخلّف کننـدگان از جنگ تبوك نیز اشاره شـده بود. چون این سوره نازل شـد، کسانی به آن حضرت گفتند که این

سوره را توسط ابوبکر بفرست تا آن را در روز حجّ به همه اعلام کند و حضرت در پاسخ ایشان فرمود که به من امر شده که این سوره را یا خود یا به توسط یکی از اهل بیتم اعلام کنم بعد علی (ع) را مأمور کرد که این سوره را در ایام حجّ برای مردم بخواند.

غدیر خم

حضرت رسول (ص) در سال دهم هجری پس از بازگشت از حجّْ الوداع، در ناحیه ی رابغ در نزدیکی جحفه در موضعی به نام غدیر خم، مردم را پیش از آنکه پراکنده شوند و به دیار خود روند جمع فرمود و خطبه ای بر ایشان خواند و در آن خطبه این کلمات بسیار مشهور را درباره ی حضرت امیر (ع) بر زبان راند:

«مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهَذ ا عَلِیٌّ مَوْلاهُ، اللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ، وَانْصُر مَنْ نَصَرهُ واخذل مَنْ خَذَله؛

هر که من مولایش بوده ام این علی مولای او نیز هست، خداوندا دوست بدار آنکه او را دوست بدارد و دشمن بدار آنکه او را دشمن بدارد و یاری ده آنکه او را یاری دهد و خوار کن آنرا که او را خوار دارد».

با آنکه این حدیث نصّ بر خلافت علی (ع) است، ولی اهل سنّت دلالت آن را بر امامت و وصایت آن حضرت نمی پذیرند. در اینجا احتیاجی نیست که دلایل خود را در این باب نقل کنیم، امّا آنچه به طور قطع و یقین می توان گفت این است که حضرت رسول (ص)، مانند این سخن را درباره ی هیچ یک از اصحاب دیگر خود نفرموده است و این کلمات مخصوصاً با جملات

دعائیه ی آن صراحت دارد بر اینکه علی (ع) محبوب ترین و نزدیکترین یاران آن حضرت بوده است و مسلمانان حاضر در آن جلسه می بایستی مقام و اهمّیت فوق العاده ی آن حضرت را نزد حضرت رسول (ص) درک کرده باشند و در امامت و اقتدا بر او کسی دیگر را بر او نگزیده باشند امّا در سیاست پیروی از مصالح شخصی و قدرت، همه ی مسائل دیگر و از جمله پیروی از حقیقت را تحت الشّعاع قرار می دهد، مخصوصاً در میان قومی که نظام اجتماعی ایشان بر پایه ی قبایل و طوایف باشد و

(صفحه ۹)

تعصبات قبیله ای انگیزه و محرک همه ی دوستیها و دشمنیها باشد (حدیث غدیر).

سقیفه بنی ساعده و بیعت با ابو بکر

پس از رحلت حضرت رسول (ص)پیش از آنکه آن حضرت به خاک سپرده شود، بزرگان قریش و انصار در مدینه گرد آمدند و پس از مشاجره ی لفظی کوتاهی، با ابوبکر بیعت کردند. در این موضوع میان اهل سنّت و شیعه سخن بسیار گفته شده است و گفته خواهد شد. امّا دو امر در اینجا قطعی است: یکی آنکه با ابوبکر بیعت کردند و او به جانشینی پیغمبر اسلام (ص)برگزیده شد و دیگر آنکه شیعه از همان آغاز این بیعت را درست ندانسته و جانشینی بلافصل حضرت رسول (ص) را حقّ حضرت علی (ع) می دانند. پس نزاع میان شیعه و سنی در واقعیت تاریخی که خلافت ابوبکر پس از حضرت رسول باشد نیست، نزاع در مسأله تعیین حق است که در اینجا یک مسأله ی اعتقادی دینی است.

آنچه از خطب و سخنان حضرت امیر (ع) برمی آید این است که ایشان همواره خلافت

را حقّ خود می دانسته انـد و هیـچ کس را برای اینکار سـزاوارتر از خود نمی دانسـته انـد. البتّه ایشان ناگزیر با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده اند و این برای حفظ مصالح مسـلمین یعنی پرهیز از ایجاد خلاف و نفاق میان مسـلمانان بوده است. امّا مسأله تعیین حق مسأله ی دیگری است.

علمای اسـلام در اینکه آیا امامت امری الهی است و تعیین آن بایـد از جانب خـدا و از راه نص باشد و یا اینکه امری سیاسـی و دنیوی است و منوط به انتخاب و تعیین حل و عقـد است، اختلاف کرده انـد. علمای شـیعه رهبری امّت را مانند نبوّت امری می داننـد که باید به تعیین الهی باشد و این تعیین از راه نص پیغمبر یا امام عصـر صورت بگیرد. پس از فراغ از اصل مسأله و اثبات لزوم نصب امام از جانب خـدا یا از جانب مردم بـدنبال مصـداق آن می رونـد و می گوینـد که این برگزیده ی الهی یا منتخب مردم، باید چه کسی باشد و چه صفاتی را حائز باشد و دارنده ی آن شرایط چه کسی یا کسانی بوده اند.

مسـأله از هر جنبه که نگریسـته شود این امر محرز و قطعی است که علی (ع) بود که از همان آغاز، نامزدی ایشان برای خلافت و سـزاوار بودن برای این امر مطرح بوده است. امّـا چرا ایشـان را در همـان آغـاز انتخـاب نکردنـد، مسأله ای است که از لحاظ تاریخی قابل

طرح و بحث است. علّت اصـلی جریان سـقیفه ی بنی ساعده و توافق بر انتخاب ابوبکر را باید در تعصـبات قومی و قبیله ای که عامل

و محرك اصلی و انگیزه ی پشت پرده ی همه ی جریانهای سیاسی تاریخ اسلام بوده است جستجو کرد (این عامل و انگیزه فقط در سیره ی حضرت رسول (ص) و ائمّه ی اطهار علیهم السلام که صرفاً بر پایه های الهی بوده تأثیر نداشته است).

از شرح کوتاهی که از واقعه ی سقیفه ی بنی ساعده در دست است برمی آید که از مدتها پیش رقابتی نهانی میان مهاجران و انصار در کار بوده است. مهاجران خود را از هر جهت بر انصار که مردم مدینه بودند مقدم می دانستند؛ زیرا فضل تقدّم در اسلام، خویشی نسبی با حضرت رسول (ص) را منحصر به خود می دانستند و خویشاوندی در نسب مهمترین عامل در مناسبات انسانی در میان قبایل است. انصار مدّعی بودند که پیغمبر (ص) و مهاجران را پناه داده اند و اگر آنها اینکار را نمی کردند معلوم نبود که مردم مکّه چه بر سر جامعه ی ضعیف و اقلیت ناتوان اسلامی می آورد.

مذاکرات سقیفه این رقابتها و امیال درونی را آشکار می سازد. امّا بجز رقابت شدید میان انصار و مهاجران مکّه، در میان هر یک از این دو گروه نیز رقابت شدید طایفگی و قبیله ای وجود داشت. هنوز جراحات جنگهای میان اوس و خزرج در مدینه ی پیش از هجرت حضرت رسول (ص) کاملاً التیام نیافته بود و هر جا فرصتی پیش می آمد اثر کینه های قدیم ظاهر می شد. رقابت میان طوایف مختلف قریش نیز همچنان برقرار بود و طوایف ضعیف تر قریش مانند تیم و عدی و فهر نفوذ و قدرت طوایف نیرومند بنی امیّه و بنی

هاشم و بنی مخزوم را برنمی تافتند.

بزرگان قریش به جهت اقامت در مکّه که از مراکز مهم عربستان بود و به جهت تجارتهای عمده با خارج عربستان و سفرهای بازرگانی به خارج، شم سیاسی قویتر و اطلاعات و تجارب سیاسی بیشتری از افراد اوس و خزرج که به کشاورزی مشغول بودند داشتند و به همین جهت خود را برای حوادث سیاسی آینده بهتر آماده ساخته بودند. سه تن از افراد قریش که از قبایل ضعیف تر قریش بودند ولی شخصیّت های برجسته و ممتازی بودند و به واسطه ی همین شخصیت ممتاز خود نفوذ فراوانی در میان یاران حضرت رسول (ص) داشتند در این بازی قدرت، برنده شدند: ابوبکر از طایفه ی تیم

(صفحه ۱۱)

و عمر از بنی عدی و ابوعبیده بن الجرّاح از طایفه ی فهر.

ما از لحاظ تاریخی از اتّحاد سه گانه ی این سه شخصیت خبر نداریم، امّا داستان سقیفه از این اتّحاد رجال ثلاثه پرده برمی دارد. این سه تن با مهارت و توانایی سیاسی خود توانستند از دو امر استفاده کنند: اوّلاً از رقابت میان اوس و خزرج حداکثر استفاده را ببرند. و ثانیاً موقع را به جهت غیبت علی (ع) و دفن پیکر رسول (ص) بودند - غنیمت شمارند؛ زیرا استدلال عمده ی ابوبکر و عمر بر این پایه بود که مهاجران چون خویشان و نزدیکان حضرت رسول (ص) هستند، پس خلافت حق ایشان است.

اگر حضرت علی (ع) در این مذاکرات حضور داشتند. فرد برجسته ی موضوع این استدلال ایشان بودند و انظار پیش از آنکه متوجه ابوبکر و عمر شود موجه علی (ع) می شد که هم سابقه ی

فداکاریش در اسلام بیشتر بود و هم نزدیکترین فرد به رسول خدا (ص) بود. ابوبکر و عمر مسأله ی فداکاری در راه اسلام و خویشاوندی با حضرت رسول (ص) را پیش کشیدند و در آن مجلس همه متوجه خود ایشان گردیدند. مسأله ی خویشاوندی سببی و نسبت قبیله ای در نظام قبیله ای اهمّیتی شگرف دارد. در میان مشاجره و بحث (ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده با هر کدام که خواستید) بیعت کنید. آن دو تن گفتند ما هرگز بر تو سبقت نمی گیریم. دست دراز کن تا بیعت کنیم! چون آن دو خواستند بیعت کنند، بشیر بن سعد خزرجی سبقت گرفت و بیعت کرد، زیرا می ترسید سعد بن عباده که نیز از خزرج بود به خلافت برسد.

بدین ترتیب رقابتهای میان طایفه ای و قبیله ای کار خود را کرد و کسانی که توانستند جریان حوادث را به نفع خود برگردانند به مقصد رسیدند. این اتّحاد سه گانه ی نیرومند همچنان بر قرار بود.

ابو بکر در حین وفات بی آنکه با کسی مشورت کند و یا بزرگان قریش را مدخلیتی دهد، وصیتی نوشت و عمر را به خلافت برگزید. عمر نیز به هنگام مرگ در حالی که گریه می کرد گفت اگر ابوعبیدْ بن الجرّاح زنده بود این کار خلافت را به عهده او می گذاشتم. بیاناتی که عمر پس از ضربه خوردن و احساس مرگ خود کرده است دلیل بر این است که در میان طوایف ضعیف تر قریش این احساس و ترس وجود داشت که اگر از یکی از قبایل متنفّذ قریش فردی به خلافت برگزیده شود ریاست و حکومت از

میان آن

(صفحه ۱۲)

طایفه به آسانی به طوایف دیگر منتقل نخواهد شد.

عمر چون مرگ خود را حتمی دانست به عبدالرحمن بن عوف گفت تا علی(ع) و عثمان و زبیر و سعد بن ابی وقّاص و طلحْ بن عبیدالله را بخواند. چون این عدّه حاضر شدند (طلحه غایب بود) رو به علی (ع) کرد و گفت ای علی! تو را به خدا سوگند می دهم که اگر بر مردم والی شدی بنی هاشم را بر گردن مردم سوار نکنی. پس از آن روی به عثمان کرد و گفت ای عثمان! تو را به خدا سوگند می دهم که اگر این مهم را به دست گرفتی پسران ابومعیط را بر گردن مردم سوار نکنی. عمر این سخنان را با عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن العوّام و سعد بن ابی وقّاص نگفت؛ زیرا این اشخاص از طوایف ضعیف تر قریش بودند و انتقال حکومت از ایشان آسانتر بود؛ همچنان که انتقال حکومت از ابوبکر به عمر به آسانی صورت گرفت. عمر نیک می دانست که علی (ع) بنی هاشم را بر گردن مردم سوار نمی کند؛ زیرا در همان روز مرگ و تعیین شوری گفت: علی (ع) شوخ مزاج است امّا سزاوارتر و شایسته تر کسی است که مردم را به راه راست ببرد. پیداست که چنین کسی بی خود و بی جهت کسی را بر گردن مردم سوار نمی کند.

قصه شورا

عمر پس از ضربه خوردن و احساس مرگ، امر خلافت را میان شش تن از اصحاب رسول خدا (ص) که به قول خودش حضرت از ایشان راضی بود به شورا گذاشت و ابوطلحه ی انصاری را با

پنجاه تن بر ایشان بگماشت و سه روز به ایشان مهلت داد تا یکی را از میان خود برگزینند و اگر پنج تن یکی را برگزیدند و ششمی رأی ایشان را نپذیرفت کشته شود و اگر چهار تن بر یکی اتّفاق کردند و دو تن مخالفت کردند آن دو تن کشته شوند و اگر سه تن بر یکی و سه تن بر دیگری اتّفاق کردند عبدالله بن عمر یکی را از آن دو برگزیند و اگر به سخن او راضی نشوند آن سه تن دیگر که در میانشان عبدالرحمن بن عوف باشد قولشان ترجیح دارد و اگر آن سه تن نپذیرفتند کشته شوند.

این ترکیب و ترتیب به نحوی بود که انتخاب عثمان را محقّق می ساخت و حضرت امیر (ع) از همان آغاز این امر را پیش بینی کرده و آن را به عم خود عباس گفته بود؛ زیرا عبدالرحمن بن عوف شوهر خواهر نا تنی عثمان بود و قطعاً جانب او را می گرفت و

(صفحه ۱۳)

سعد بن ابی وقّاص مانند عبدالرحمن از قبیله ی بنی زهره بود و او در هر جانب که عبدالرحمن بن عوف بود می ایستاد و چون عمر گفته بود که عبدالرحمن در هر جانب که باشد آرای آن جانب ترجیح دارد. یقین بود که آرای این سه تن بر عثمان خواهد بود و حضرت به عباس گفته بود که موافقت آن دو تن دیگر (یعنی طلحه و زبیر) با او فایده ای نخواهد داشت.

اکنون باید دید که اگر عمر این شش تن را به یک چشم می نگریست چرا رأی عبدالرحمن بن عوف را بر آرای دیگران ترجیح داده

بود و چرا این مقام را به دیگران نداده بود. پاسخ شاید در این باشد که او می دانست رقابت واقعی میان علی (ع) و عثمان خواهد بود، پس علی (ع) در یک سوی و عثمان در سوی دیگر واقع می شوند و اگر طلحه در شورا شرکت کند جانب علی (ع) نخواهد بود؛ زیرا طلحه از طایفه ی تیم بود که ابوبکر از آن طایفه بود و علی (ع) از همان آغاز خلافت را حق خود می دانست و به همین جهت طایفه ی تیم، طایفه ی بنی هاشم را دوست نداشتند و نیز عبدالرحمن بن عوف در هر جانب که باشد سعد بن ابی وقّاص، هم قبیله ی او، با او خواهد بود و عبدالرحمن جانب خویشاوند خود را که عثمان باشد رها نخواهد کرد.

پس عمر با سیاست و تدبیر خود ترکیب و ترتیب شورا را چنان کرد که انتخاب عثمان قطعی باشد و هم به ظاهر مسؤولیّت خلافت عثمان و پیامدهای آن را از خود سلب کرد. بدین ترتیب باری دیگر رعایت مصالح سیاسی و سیاست قبیله ای و عشیره ای، بر رعایت جانب حقّ غالب آمد و با این همه این عمل در زیر پوشش ظریف دین و حمایت از دین انجام گرفت.

خلافت علی علیه السلام و ترجیح حقّ بر سیاست

عثمان در آخر سال بیست و سوم یا آغاز سال بیست و چهارم هجری بر حسب ترتیبی که عمر در شورا داده بود به خلافت رسید و پس از دوازده سال خلافت در ذی الحجّه ی سال سی و پنجم هجری به قتل رسید. داستان قتل او و علّت شورش مردم بر او در کتب تاریخ مذکور است.

آنچه مسلّم است اینکه علی (ع) نه در قتل او شرکت داشت و نه به این امر رضایت داشت. امّا به محض اینکه به خلافت رسید، خون عثمان مسأله مهم سیاسی علیه او گردید. از آنجا که در مدینه و اساساً در میان مسلمانان شاخص تر و سزاوارتر از

(صفحه ۱۴)

علی (ع) کسی برای خلافت نبود، به همین جهت مردم مدینه او را به خلافت برداشتند، ولی بسیاری از بزرگان مدینه او را دوست نمی داشتند و می دانستند که علی (ع) پیش از آنکه اهل سیاست و بند و بست باشد اهل حق و احقاق حق است و قول حضرت رسول «اَقضاکم علی» (علی در داوری بر همه ی شما برتری دارد) درباره ی او صد در صد صادق است. به همین جهت بیشتر بزرگان و اشراف به هراس افتادند.

این عدّه ایام عمر و سختگیریهای مالی او را فراموش نکرده بودند و به اسراف و تبذیر های عثمان و دست و دل بازی او در بیت المال خو کرده بودند و نمی خواستند که بار دیگر روزهایی نظیر خلافت عمر و حتّی سخت تر و شدیدتر از آن را ببینند. علی (ع) هرگز ممسک نبود و حتّی سخاوت و گشاده دستی از صفات بارز آن حضرت بود، امّا در اموال شخصی خود، نه در اموال عمومی. او در اموال عمومی ممسک بود و به دقّت در این اموال عدل و احکام اسلامی را رعایت می کرد. این امر نمی توانست مایه ی پسند خاطر کسانی باشد که در زمان عثمان صدها هزار درهم و دینار بی استحقاق از او می گرفتند و از این راه

ثروتهای بیکرانی اندوخته بودند.

آنچه طلحه و زبیر و معاویه و عمرو بن عاص و دیگران می خواستند، در حقیقت خونخواهی عثمان نبود. مردم کوفه و مصر از مدّتها پیش زمزمه ی مخالفت با عمال عثمان و تعدّی و تجاوز ایشان را به اموال عمومی سر داده بودند. معاویه که با حکومت چندین ساله ی خود در دمشق موقعیت مستحکمی به دست آورده بود و از مدّتها پیش خود را برای رسیدن به خلافت از راه جلب قلوب با اموال و وعده ها آماده می ساخت پیوسته از وضع عثمان و احوال مدینه به وسیله ی نمایندگان خود آگاهی داشت و می دانست که شورشیان و ناراضیان از هر سو روی به مدینه نهاده اند. او می توانست به یاری خویشاوند خود عثمان بشتابد و او را نجات دهد.

طلحه و زبیر که در مدینه بودند و از نفوذ و اعتبار بهره مند بودند می توانستند، دست کم به زبان، مردم را به سکوت و آرامش دعوت کنند. ولی از هیچ کدام کوچکترین حرکتی در یاری به عثمان و دفاع از او مشهود نگردید و فقط پس از قتل عثمان و در خلافت علی (ع) فریاد برآوردند که عثمان مظلوم کشته شده است، باید خون او را بگیریم. پس آنچه این اشخاص را به مخالفت با علی (ع)برانگیخت بیم و هراسی بود

(صفحه ۱۵)

که از خلافت و رفتار عادلانه ی او داشتند. علی (ع) هم به جهت همین رفتار عادلانه و پیروی دقیق از حق از همان روز اوّل سیاست نرمش و انعطاف را کنار گذاشت و نخواست به مصلحت روز و با سیاست سازش، فکر مخالفان و

رقیبان را چند روزی مشغول کند و پس از آنکه موقعیت را محکم ساخت بر ایشان بتازد.

مغیره بن شعبه و عبدالله بن عباس این نصیحت را روزهای نخست به او دادند و توصیه کردند که دست به ترکیب حکومت و عمّال و کار داران عثمان نزند و به طلحه و زبیر و امثال ایشان شغلی واگذار کند تا به اصطلاح آبها از آسیا بیفتد و آنگاه هر آنچه دلش از عزل و نصب عمّال می خواهد انجام دهد. امّا علی (ع) در پاسخ ایشان گفت که او هرگز معاویه و امثال او را بر مسلمانان و اموال ایشان مسلّط نخواهد کرد؛ زیرا معاویه و امثال او، اهل دنیا و سیاست و نیرنگ هستند نه اهل دین و تقوا و عدل. پس حکومت علی (ع)حکومتی بود بر پایه ی عدل و تقوا و فضیلت و رعایت حقّ و ترجیح جانب مستمندان و ضعفا، نه بر پایه ی سیاست و رعایت مصالح دنیوی و به همین دلیل با طبع بیشتر بزرگان و اشراف عرب که در پشت پرده ی حمایت از اسلام، حمایت از اموال و قبیله و قوم خود را می دیدند، سازگار نبود و نیز به همین دلیل دیری نپایید و خلافت او اندکی بیش از پنج سال یا کمتر طول نکشید و در طول این مدّت هم او را راحت نگذاشتند و او پیوسته با علمداران قدرت طلبی و مال اندوزی در کشمکش و نزاع بود.

جنگ جمل

طلحه و زبیر که هر کدام طمع در خلافت داشتند از بیعت با علی (ع) ناراضی بودند و به بهانه ی حجّ عمره به مکّه رفتند. عایشه که

از مخالفان سرسخت علی (ع) بود در مکّه بود، و با آنکه در حیات عثمان حمایتی از او نکرده بود، چون خبر خلافت علی (ع) را شنید سخت ناراحت شد و فریاد بر آورد که عثمان مظلوم کشته شده است. طلحه و زبیر در مکّه محیط مناسبی برای خود یافتند و مخالفت عایشه را که نفوذ زیادی در میان مسلمانان داشت مغتنم شمردند و خواستند در پناه او مخالفت با علی (ع) را علنی سازند و خون عثمان را دستاویز کنند و پس از چیره شدن بر علی (ع) امر خلافت را میان خود فیصله دهند. پس از مشورت تصمیم گرفتند که به بصره روند و با تصرّف بیت المال آنجا که

(صفحه ۱۶)

محل جمع و ذخیره ی قسمت مهمی از درآمد ایران بود و با تحریک و اغوای قبایل و اشراف عرب مقیم آنجا، نیروی عظیمی گرد آورند و علی (ع) را از میان بردارند. پس عایشه را بر هودجی نشانده سوار شتری کردند و با عدّه ای از مدینه راه افتاده به بصره رفتند.

در بصره عثمان بن حنیف که نماینده ی علی (ع) بود مانع شان شد و بعد آشتی گونه ای میان ایشان حاصل گردید. امّا شبی بر سر او ریختند و او را اسیر کردند و موی ریشش را کندند ومی خواستند او را بکشند، امّا چون برادرش سهل بن حنیف در مدینه بود ترسیدند که او با دیگر انصار به خونخواهی عثمان بن حنیف برخیزند و خویشان ایشان را در مدینه بکشند. پس او را رها کردند و به سراغ بیت المال رفتند و هفتاد تن از خازنان و موکّلان بیت

المال را کشتند و اموال آن را تصرف کردند. پس از آن طلحه و زبیر بر سر امامت در نماز به نزاع برخاستند وسرانجام قرار بر آن شد که یک روز پسر زبیر و یک روز پسر طلحه امامت کنند.

علی (ع) با شنیدن این اخبار روی به بصره نهاد و چون به شهر رسید نخست کس فرستاد و ایشان را به صلح دعوت فرمود، ولی طلحه و زبیر نپذیرفتند. پس از آن شخصی را با قرآن به سوی ایشان فرستاد و به راه حق و پیروی از حکم الهی خواند، ولی این فرستاده را با تیر زدند و کشتند. پس به یاران خود فرمود که آغاز به جنگ نکنند مگر آنکه آنان ابتدا حمله کنند. چون حمله از جانب طلحه و زبیر آغاز شد، حضرت به ناچار دستور قتال صادر فرمود. در این جنگ طلحه به تیری که از کمین گشاده شده بود کشته شد و زبیر از میدان جنگ بیرون رفت امّا به دست شخصی به نام عمرو بن جرموز کشته شد.

پس از جنگی که درگرفت شکست بر سپاه بصره افتاد، امّا عدّه ای دور شتر عایشه را گرفتند و به سختی جنگیدند تا آنکه شتر از پای درآمد و مدافعان آن پراکنده شدند و حضرت فرمود تا عایشه را با احترام در خانه ای جای دادند و مقدّمات سفر او را به مدینه آماده کردند. علی (ع) بازماندگان سپاه بصره را امان داد که از جمله عبدالله بن زبیر و مروان بن الحکم و فرزندان عثمان و دیگر بنی امیّه بودند و فرمود که به اموال ایشان دست نزنند و فقط اسلحه شان

را بگیرند.

(صفحه ۱۷)

جنگ صفّین

جنگ جمل در روز پنجشنبه دهم جمادی الاُولی سال ۳۶ق اتّفاق افتاد. پس از جنگ جمل علی (ع) عبدالله بن عباس را بر بصره بگماشت و خود روی به کوفه نهاد و در دوازدهم رجب سال ۳۶ وارد کوفه شد و نامه ای به معاویه نوشت و او را به اطاعت خود فراخواند. معاویه که از سالها پیش طرح حکومت خود را ریخته و موقعیت خود را در شام استوار ساخته بود به بهانه ی اینکه عثمان مظلوم کشته شده است و او ولی خون عثمان است و می خواهد قاتلان عثمان را که دور و بر علی (ع) هستند به قصاص برساند از اطاعت حضرت سرباز زد و بدینگونه امر میان علی (ع) و معاویه به جنگ منتهی شد. معاویه برای اینکه از پشت سر خود مطمئن باشد با امپراطور بیزانس آشتی کرد و این آشتی را با پرداخت مبلغی به او تأمین نمود.

علی (ع) در پنجم شوّال سال ۳۶ از کوفه خارج شد و روی به شام نهاد. سپاه او را در این سفر نود هزار تن گفته اند. او از کوفه از راه مداین به انبار رفت و از آنجا به رقّه در کنار رود فرات رسید و فرمود تا پلی بر روی رود فرات بستند و از روی آن گذشتند و به بلاد شام رسیدند.

معاویه نیز با لشکریان خود که در حدود هشتاد و پنج هزار تن بودند به حرکت درآمد و به صفّین واقع در کنار فرات رسید و محلّی را که برای ورود به آب و برداشتن آب برای چهارپایان بود اشغال کرد و سپاهیان علی

(ع) را از آب بازداشت. سپاهیان علی (ع) به فرموده ی او لشکریان معاویه را از کنار آب دور کردند امّا فرمود تا مانع ایشان از آب نشوند. چون ماه ذی الحجّه بود و جنگ در آن ماه و ماه محرم در شرع اسلام ممنوع و حرام است هر دو طرف موافقت کردند که تا آخر محرم سال ۳۷ جنگ نکنند. پس از انقضای محرم جنگ سختی درگرفت که روزها طول کشید و در آن عدّه ای از بزرگان طرفین کشته شدند. مشهورترین شخصی که از جانب علی (ع) مقتول شد عمّار یاسر بود که از بزرگان اصحاب حضرت رسول (ص) نیز بود. قتل او سبب وهمی برای معاویه گردید؛ زیرا مشهور بود که حضرت رسول (ص) درباره ی عمّار فرموده بود: تقتلک الفئه الباغیه (ترا گروهی سرکش و ستمکار خواهند کشت). ولی معاویه با تدبیر و زرنگی از نادانی و اطاعت کورکورانه ی سپاهیان خود استفاده کرد و گفت او را ما نکشتیم بلکه آن کسی کشت

(صفحه ۱۸)

که او را به جنگ ما آورد.

پس از چند روز جنگهای سخت و خونین که نزدیک بود شکست را نصیب سپاه معاویه سازد، معاویه با ابتکار عمرو بن عاص تدبیری اندیشید و تفرقه و نفاق در میان سپاهیان علی (ع) افکند. او گفت تا قرآنها بر بالای نیزه کردند و یاران علی (ع) را به پیروی از قرآن و حکم قرار دادن آن خواندند. این تدبیر سخت مؤثّر افتاد و عدّه ای از اصحاب حضرت امیر (ع) که در رأس ایشان اشعث بن قیس کندی بود، آن حضرت را ناگزیر به ترک مخاصمه و آغاز مذاکره ساختند.

علّت

اتّحاد و یکپارچگی سپاه معاویه و پراکندگی و اختلاف سپاه علی (ع) را باید در این نکته دانست که سپاهیان معاویه سالیان دراز از مدینه و مراکز سیاسی و محل اجتماع اصحاب رسول خدا (ص) دور بودند و برای خود سردار و رهبری جز معاویه نمی شناختند. معاویه با بذل و بخشش و با شکیبایی که خاص او و خلق ذاتی او بود توانسته بود در میان سپاهیان خود رهبری بلامنازع شناخته شود. شام یکی از مراکز بزرگ تجمع سپاهیان اسلام بود؛ زیرا در برابر دولت بیزانس قرار داشت و خلفا ناگزیر بودند که در شام هم برای حمله به بیزانس و هم برای دفاع در برابر آن همواره نیروی مهم و ورزیده داشته باشند. امّا شهرهای کوفه و بصره که به مرکز خلافت اسلامی یعنی مدینه نزدیک بودند، در زمان عمر و عثمان محل اقامت اصحاب بزرگ حضرت رسول (ص) بودند و این اصحاب مرجع خاص و عام و مورد احترام بودند. بنابر این در این دو شهر اشخاص گوناگون با آرأ و عقاید و سلیقه های مختلف وجود داشتند که هر یک خود را از دیگری کمتر نمی دید و هر کدام مدّعی بودند که احکام اسلام را بهتر می دانند و به اصطلاح خود را مجتهد و صاحب رأی و نظر می شناختند. اگرچه شخصیت ممتاز علی (ع) بالاتر از ایشان بود و این افراد موقتاً تحت راهبری ایشان درآمده بودند، امّا این اتّحاد و اتّفاق ظاهری و شکننده بود و با اندک تحریک و دسیسه ای می توانست برهم بخورد.

معاویه این را می دانست و عزم ایشان را در همراهی با

علی (ع) با تطمیع و وعده های خوب و هدایای مالی سست کرده بود و به همین جهت توانست با طرحی ماهرانه در بحبوحه ی جنگ نیّت خود را عملی سازد. چون قرآنها بر سرنیزه رفت، عدّه ی زیادی

(صفحه ۱۹)

حضرت را وادار به ترک مخاصمه کردند و قرار شد که هم حضرت علی (ع) و هم معاویه یک تن برای حکمیت و حل و فصل و نزاع برگزینند. آنکه از سوی معاویه انتخاب شد از داهیان روزگار بود و او عمرو بن عاص بن وائل سهمی، از بزرگان قریش بود و هوش و درایت و فتنه انگیزی او معروف بود و بلند کردن قرآنها نیز از تدبیر او بود. امّا علی (ع) را در انتخاب خود آزاد نگذاشتند.

او می خواست عبدالله بن عباس را که به بصیرت و هوشیاری و دانایی معروف بود نماینده ی خود و حکم او سوی خود معرفی کند، ولی اطرافیان خودش مانع شدند. حضرت، مالک اشتر را که از یاران وفادار و پایدار خود بود پیشنهاد کرد، ولی او را نیز نپذیرفتند و گفتند فقط ابوموسی اشعری می تواند نماینده ی ما باشد. ابوموسی اشعری بر خلاف عمرو بن عاص، که در جانب معاویه و مشاور او بود، در جنگ بی طرفی گزیده و به جانبی رفته بود. او به هنگام رسیدن حضرت امیر (ع) به خلافت والی کوفه بود و می دانست که حضرت او را در کوفه نخواهد گذاشت و به همین جهت مردم را از رفتن به جانب ایشان منع می کرد. در ایام حکومت او در بصره و کوفه، رأی و تدبیر و کفایتی از او

ظاهر نشده بود و مردی سست و ضعیف بود. امّا بودن او از اصحاب حضرت رسول (ص) احترامی برای او جلب کرده بود و چون بیشتر سپاهیان حضرت از قبایل یمانی و قحطانی بودند سران سپاه می خواستند او را نماینده ی خود سازند؛ زیرا «اشعر» قبیله ی ابوموسی نیز از قبایل یمانی و قحطانی بود. سرانجام حضرت بر خلاف میل خود مجبور شد که او را به نمایندگی خویش در حکمیت برگزینند.

نامه ای درباره ی حکمیت و تعیین حکمین به امضأ رسید و قرار شد که حکمین در ماه رمضان آن سال در موضعی میان کوفه و شام ملاقات کنند. داستان حکمین و ملاقات ایشان در دومْالجندل واقع در اذرح معروف و در کتب تاریخ مذکور است. در این حکمیت عمرو بن عاص آشکارا نیرنگ ساخت و بدون در نظر گرفتن موافقت نامه ی حکمیت و احکام دین اسلام ابوموسی اشعری را بفریفت و او را وادار کرد که ابتدا سخن بگوید و علی (ع) و معاویه هر دو را از خلافت خلع کند. آنگاه خود آغاز سخن کرد و گفت دیدید که این شخص از طرف خود علی (ع) را از خلافت خلع کرد. من نیز او را خلع می کنم و معاویه را به خلافت برمی دارم.

(صفحه ۲۰)

این رفتار عمرو بن عاص چنانکه گفتیم بر خلاف نصّ موافقت نامه درباره ی حکمیت بود؛ زیرا در آنجا نوشته شده بود، که «ما وجد الحکمان فی کتابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَملاً بهِ وما لَم یَجِدا فی کِتابِ اللهِ فالسنُّ العادلْ الجامعْ غیر المفرّقْ...» (طبری، ۳۳۳۶:۱). اگر موافقت هر دو بر کتاب خدا و سنّت

عـادله شـرط شـده بود، آن کـدام آیه ی قرآنی و یـا سـنت عادله ی نبوی بود که حکم به خلافت معاویه و نصب آن از جانب عمرو بن عاص می کرد؟ این عمل عمرو بن عاص نشان داد که دیگر در میان مسـلمانان، دوران پیروی از حق و حقیقت سپری شـده است و نیرنـگ و خـدعه جای دین و وجـدان را گرفته است و سـیاست معاویه در وصول به قـدرت از راه نیرنگ و فریب سیاست علی (ع) را در سپردن راه حق و حقیقت به عقب زده است.

سیاست علی علیه السلام و سیاست معاویه

جاحـظ یکی از بزرگان معتزله است و کتابی درباره ی «عثمانیّه» و ترجیـح و طرفـداری از ایشان نوشـته است که معروف است. امّا او با همه ی طرفداری از عثمان مطالبی درباره ی سیاست علی (ع) و سیاست معاویه نوشته است که ابن ابی الحدید مطالبی از آن را در جلد دهم شـرح نهج البلاغه (ص۲۳۸ به بعـد) آورده است و برای اطلاع از آن باید به موضع مذکور مراجعه شود. در اینجا مختصری از مقایسه ای را که او میان سیاست علی (ع) و سیاست معاویه کرده است نقل می کنیم:

«بعضـی از مدعیان عقل و تمیز می پندارند که معاویه ژرف اندیش تر و درست فکر تر و باریک بین تر از علی(ع) بوده است، ولی چنین نیست. علی (ع) در جنگهـا رفتـاری جز موافقت بـا کتـاب و سـنّت نـداشت امّـا معاویه بر خلاف آن رفتار می کرد و هرگونه نیرنگی را از حلال و حرام در جنگ به کار می برد. علی (ع) می گفت در پیکار با دشـمن شـما پیشـگام مباشـید مگر آنکه

او آغاز به جنگ کند. در جنگ به دنبال فراریان مروید و زخمیان را مکشید و درهای بسته را مگشایید. اگر کسی در تدبیر به آنچه در کتاب خدا و سنّت و رسول (ص) آمده است بسنده کند خود را از تدابیر زیادی باز داشته است. علی (ع) به جهت ورع و پرهیزگاریش جز از عمل و قول به چیزی که رضای خداوند در آن است ممنوع بود و به آنچه اهل نیرنگ و زرنگی دست می زنند دست نمی زد».

(صفحه ۲۱)

پس سیاست معاویه سیاستی دنیوی بود که برپایه ی رسیدن به قدرت و ترجیح باطل بر حق و رعایت نکردن کتاب خدا و سنّت رسول (ص) در مواردی که با اراده و خواست او مخالف باشد بود. این سیاست مخصوص پیشبرد مقاصد و اغراض شخصی است و به توفیق هم می انجامد؛ همچنان که معاویه موفق شد. امّا سیاست علی (ع) سیاست الهی بود، بر پایه ی پیروی. محض از حقیقت و کتاب خدا و سنّت رسول (ص) و این در صورتی می توانست موفق باشد که اطرافیان و بزرگانی که با او بیعت کرده بودند نیز از این سیاست پیروی کنند و نظر او را بی چون و چرا بپذیرند. امّا چنین نشد و هوا و هوس یاران او و ضعف و سستی ایمانشان، با لجام گسیختگی معاویه در دین و اتّفاق و اتّحاد اصحاب او توأم گردید و دست علی (ع) را در اجرای حق بست.

ظهور خوارج

خوارج کسانی بودند که بر علی (ع) به جهت موافقت او با تعیین حکم مخالفت کردند و گفتند خلافت علی (ع) پس از بیعت مردم با

او امری الهی بود و او حق نداشت در این کار تن به حکمیت بدهد. شعار معروف ایشان «لا حکم الاّلله» بیانگر این مقصود بود. این شعار بنا به قول حضرت امیر (ع) سخن حقّی بود که از آن امر باطلی را در نظر داشتند. لا حکم الاّلله یعنی وضع احکام شرعی امری الهی است، هیچ بشری حقّ وضع حکم مستقلّ جداگانه ای به عنوان حکم شرعی ندارد. امّا حکمیت در موارد اختلاف و مخصوصاً در جنگ امر دیگری است. حضرت در پاسخ احتجاج خوارج فرمود: ما بر حکمین شرط کردیم که مطابق قرآن و احکام او رفتار کنند «شرطت علیهم أن یحییا ما أحیا القرآن ویمیتا ما أمات القرآن». پس اعتراض خوارج کاملاً بیمورد بود و آنان تحت تأثیر این شعار فریبنده قرار گرفتند و چون مردمی جاهل و متعصّب بودند کورکورانه آن را مستند خود قرار دادند. تعصّب و جهل آنان به مرتبه ای بود که در سر تا سر اعتراضات و مخالفتها و جنگهای ایشان هیچ استدلال معقول بر نظریه و اقدام خود به جز همین شعار از ایشان دیده و شنیده نشد. آنها در اعتراض خود به علی (ع) نه به آیه ای استدلال کردند و نه به حدیثی و نه دلیل عقلی آوردند و در برابر هر استدلالی از طرف مقابل در آنجا که وا می ماندند فریاد برمی آوردند لا حکم الاّلله و این جمله ی ظاهر فریب که اصل آن

(صفحه ۲۲)

از قرآن است (انّ الحکم الاّلله) و معنی و مورد آن چیز دیگری است، دستاویز این طایفه گردید.

در اینجا نیز باید به فرقی که میان سپاه شام و

سپاه کوفه از لحاظ انگیزه ها ودواعی روحی و نفسانی وجود داشت اشاره کرد. سپاه شام چنانکه اشاره شد سالها از مراکزی که در آن اصحاب رسول خدا (ص) و تابعین به بیان احکام الهی اشتغال داشتند بدور بودند. در میان سپاه شام افراد برجسته ای از اصحاب یا تابعین وجود نداشتند و اگر هم چند تن صحابی در میان ایشان دیده می شد کسانی نبودند که احساسات دینی عمیق داشته باشند. آنان فقط سپاهی بودند و با جیره و مواجب سرشاری که معاویه به ایشان می داد آماده بودند که با هر کسی، ولو علی بن ابی طالب (ع) بجنگند. در ایشان درد و تعصب دینی مشهود نبود و اگر تعصب شدیدی وجود داشت همان عصبیت طایفه ای و قبیله ای بود. بر خلاف مردم عراق یا کوفه و بصره که خود را صاحب بصیرت در دین می دانستند ومی پنداشتند که اقداماتشان اساس و پایه ای دینی دارد. امّا این بصیرت ادعایی سطحی بود؛ زیرا خوارج با شعاری که از معنای آن خبر نداشتند از عقیده ی خود برگشتند و عدّه ی زیادی از دیگران هم در جریانهای سیاسی بعد ثابت کردند که زر و زور را بر دین و حقّ ترجیح می دهند. رفتار بعدی آنها با علی (ع) و فرزندانش حسن (ع) و حسین (ع) شاهد این مدّعاست.

خلاصه آنکه عدّه ای از کسانی که تحت تأثیر این شعار بودند و دور هم جمع شدند و عبدِالله بن وهب راسبی را بر خود امیر ساختند و قرار بر آن نهادند که از کوفه بیرون روند و در کنار پل نهروان جمع شوند

و به طرفداران خود در بصره بنویسند تا ایشان نیز به آنها در محل مذکور بپیوندند. عدّه ی کسانی را که در نهروان جمع شدند و با حضرت امیر (ع)جنگیدند چهار هزار نفر گفته اند. در این هنگام علی (ع) در نخیله لشگرگاه زده بود و عازم جنگ مجدّد با معاویه بود که اخبار موحشی از اعمال فجیع خوارج به ایشان رسید از جمله اینکه آنها عبدالله بن خباب را که مردی بی آزار بود به جرم طرفداری از علی (ع) کشته بودند و به این اکتفأ نکرده زن آبستن او را نیز به قتل رسانده بودند. اطرافیان علی (ع) از او خواستند که نخست به دفع ایشان بپردازد. حضرت روی به ایشان نهاد و نخست قیس بن سعد بن عباده و ابو ایّوب انصاری را برای پند و اندرز به سوی

(صفحه ۲۳)

ایشان فرستاد ولی سودی نکرد. پس از رسیدن خوارج حضرت باز ابتدا خواست ایشان را از راه مذاکره بر سر عقل و هدایت آورد و با عبدالله بن الکوّأ که یکی از بزرگان ایشان بود محاجه ای کرد که تفصیل آن در کتب تاریخ مذکور است. عبدالله بن الکوأ در این محاجه مغلوب شد ولی تسلیم حقّ نگردید. حضرت ناچار به جنگ با ایشان شد و در این جنگ همه ی ایشان به جز عده ی معدودی کشته شدند. پس از آن حضرت امیر می خواست که به جنگ معاویه برود ولی یاران او به بهانه ی خستگی موافقت نکردند و به کوفه بازگشتند. واقعه ی نهروان در سال سی و هشتم هجری اتّفاق افتاد.

شهادت

علی (ع) محزون و دلسرد از یاران نا

موافق به جمع سپاه مشغول شد، ولی معاویه، او و اطرافیان او را آرام نمی گذاشت و دسته هایی برای غارت و ارعاب مردم عراق به اطراف کوفه می فرستاد. حملات این دسته ها که در تاریخ به نام «الغارات» معروف شده است چنان مؤثّر بود که روزی علی (ع) از روی غایت دلتنگی فرمود: «اِنْ هِیَ اِلّا الکوفُ أَقْبِضُها وأَبْسِطُها؛ دیگر چیزی جز کوفه برای من باقی نمانده است که آن را می گیرم و رها می کنم، یا می نوردم و پهن می کنم».

خوارج نیز که زخم خورده بودند به تبلیغات خود بر ضدّ حضرت در نهان ادامه می دادند و این تبلیغات و کینه جوئیها سرانجام به توطئه ای منتهی شد که موجب شهادت آن حضرت گردید.

بنا به روایات، چند ماه پس از واقعه ی نهروان سه تن از بزرگان خوارج باهم قرار گذاشتند که علی (ع) و معاویه و عبدالله بن عاص را یک شب بکشند. آنکه قتل علی (ع) را به عهده گرفته بود عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود. او به کوفه آمد و در آنجا زنی را به نام قطام از قبیله ی تیم الرباب که پدر و برادرش در واقعه ی نهروان کشته شده بودند ملاقات کرد. چون زنی زیبا بود، ابن ملجم از او خواستگاری کرد و او مهر خود را یک بنده و یک کنیز و سه هزار درهم و کشتن علی (ع) تعیین کرد. ابن ملجم که خود برای این کار آمده بود پذیرفت و دو تن دیگر به نام وردان و شبیب بن بجرْ با او همدست شدند و در شب هفدهم یا نوزدهم

رمضان سال ۴۰ق به نقل غالب اقوال هنگام نماز بر آن حضرت

(صفحه ۲۴)

حمله کردند و ابن ملجم با شمشیر بر فرق ایشان زد. این شمشیر که مسموم بود کار خود را کرد و آن حضرت پس از دو روز بر اثر زخم آن به شهادت رسید.

شهادت ایشان روز بیست و یکم ماه رمضان بود. آن حضرت وصیت فرموده بود که قاتل او را بیش از یک ضربت نزنند و او را مثله نکنند و در مدّتی که زنده است از همان غذایی که خودشان می خورند، به او بدهند.

قبر آن حضرت را در ابتدا از ترس مخالفان مخفی داشتند و جز خواص ایشان از آن محل کسی آگاه نبود و این قبر همان است که در نجف در محلّی به نام غری است و اکنون زیارتگاه مسلمانان و مطاف شیعیان جهان است.

شخصیّت و صفات

هر که در تاریخ اسلام مطالعه کند و تاریخ نحله ها و فرقه های مختلف اسلام را از نظر بگذراند و در مباحثات کلامی مسلمانان مخصوصاً در مسأله ی مهم امامت بررسی نماید و کتب و رسائل متعدّد و مشاجرات و مناقشات دینی و مذهبی را بخواند، بی هیچ زحمت و تأمّلی در خواهد یافت که هیچ شخصیّتی در عالم اسلام به اندازه ی علی بن ابی طالب (ع) مورد محبت و یا بغض واقع نشده است و هیچ کس به اندازه ی او دشمنان سرسخت و محبّان و مخلصان ثابت قدم و فداکار نداشته است؛ چه جانها که در راه محبت او ایثار شده است و چه جنگها که میان مخالفان و موافقان او در گرفته است. سالیان دراز بر بالای منابر مسلمان

در خطبه هـای نمـاز رسم بوده است که او را سب و لعن کننـد و بر عکس قرنها بر بالای منابر ذکر فضایل او و خانـدان او رفته است و بر دشمنان و مبغضان او لعن و نفرین فرستاده شده است.

قومی او را به درجه ی الوهیت بالاـ برده انـد و قوم دیگر از او و پیروان او تبرّی جسـته انـد. این خود می توانـد دلیـل این مـدّعا باشد که او پس از حضـرت رسول (ص) بزرگترین و پر اهمّیت ترین شخصیت عالم اسلام است و گرنه این همه هیاهو و غوغا برای چه کسی می توانست باشد؟

ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب (۳۳۹:۷) می گوید که: احمد بن حنبل، فقیه و محدّث معروف و پیشوای مذهب حنبلی گفته است: آن اندازه از فضایل که درباره ی علی

(صفحه ۲۵)

(از حضـرت رسول (ص» روایت شده است درباره ی هیچ یک از اصـحاب روایت نشده است. این احمد بن حنبل کسـی است که رتبه ی حضـرت علی (ع) را در فضـیلت پس از ابوبکر و عمر و عثمان می داند و با این همه می گوید که روایات وارده در فضایـل او بیشتر از دیگران است. مـا را در اینجـا بـا معتقـدات احمـد بن حنبـل کاری نیست و نمی خواهیم و نمی توانیم عقاید مـذهبی و دینی اشـخاص را به محاکمه بکشانیم ولی می خواهیم این نکته را تـذکّر بـدهیم که احمد بن حنبل با وجود اکثریت روایـات وارده در فضل علی (ع) فقط به خاطر یک اصل او را در پایه ی چهارم فضـیلت می دانـد و آن اصل این است که اهل سنّت معتقدند اصحاب

رسول خدا (ص) اجماع بر خطا نکنند و چون اصحاب بر بیعت ابوبکر و عمر و عثمان و علی به ترتیب مذکور اجماع کرده اند پس فضیلت شان نیز تابع ترتیب خلافتشان است، گرچه در قضیه ی اجماع و نحوه ی برگزاری آن بحثها و اختلاف زیاد آمده است. مع ذلک در اساس این اعتقاد مسائل تاریخی با مسائل اعتقادی و دینی مشتبه شده است و اگر کسانی در برابر امر انجام شده ای تسلیم شده و حکومت کسی را پذیرفته اند دلیل بر برتری فضیلت واقعی او نیست و اصحاب رسول خدا (ص) نیز مانند همه ی اشخاص دیگر اسیر تمایلات نفسانی بوده اند اجماع و اجتماع اگر دلیل بر واقعیت امری باشد دلیل بر حقّانیت آن نتواند بود.

علی (ع) کسی است که هرگز بت نپرستید و نخستین مسلمان و نخستین نمازگزار بود. از سوی پیغمبر (ص) به مقام ولایت و وصایت و خلافت برگزیده شد. پسر خوانده و پرورش یافته و تعلیم گرفته پیغمبر (ص) بود. داماد و پدر فرزندان و سپهسالار و علمدار و محرم اسرار و دبیر رسائل و مشاور و مأمور ویژه ی رسول الله (ص) بود. صاحب شریعت او را برادر خود و سیّد عرب و سیّد مسلمانان و امیرمؤمنان و قاتل ناکثین و مارقین و قاسطین و یعسوب دین و خانه ی علم و دروازه ی شهر علم و خزانه ی علم و صدیق و فاروق و عبقری و ولی الله و ید الله و حجّ الله و بهترین انسانها و دادگر ترین داوران معرفی نمود.

خلیل بن احمد فراهیدی در مقایسه ی علی (ع) با سایر صحابه گفته

است: «اسلامش بر همه مقدّم و عملش از همه بیشتر و شرفش از همه بالاتر و زهد ش از همه بالاتر و شوقش به جهاد از همه افزونتر بود... دوستانش از ترس و دشمنانش از بغض و حسد

(صفحه ۲۶)

فضایل او را کتمان کردند و با این همه شرق و غرب عالم پر از فضایل اوست».

در فضیلت علی بن ابی طالب (ع) گفته اند که آیات بسیاری در شأن ایشان نازل گردیده است از آن جمله روایتی است مربوط به عبدالله بن عباس که گفته است سیصد آیه از قرآن مجید در شأن علی (ع) می باشد. علاوه بر این، فضایل و مناقب آن حضرت به طور کلّی بر دو دسته است: دسته ی اوّل احادیث و روایاتی است که از حضرت رسول (ص) درباره ی ایشان نقل شده است و در نظر محدّثان و اهل سنّت فضیلت یک صحابی به همین معنی است که حدیثی از رسول خدا (ص) درباره ی او نقل شده باشد. درباره ی فضایل علی (ع) به این معنی اهل سنّت و حدیث کتابهای بسیاری تألیف کرده اند. معروفترین حدیث که در فضیلت آن حضرت نقل شده است حدیث بسیار مشهور غدیر خم است که باید آن را یکی از نصوص بر خلافت و وصایت آن حضرت شمرد. این حدیث شریف از صدر اسلام تاکنون الهام بخش شیعیان و محور افکار و ادبیات و حماسه و شعر و هنر ایشان است.

حدیث مشهور دیگری نیز هست که در قصّه ی تبوک به آن اشاره شد و به موجب آن رسول خدا (ص)به علی (ع) فرمود: «أنتَ منّی بمنزِلِ هارونَ مِنْ مُوسی اِلاّ

أَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی». نیز حدیث مشهور موأخات و برادر خوانی است که حضرت رسول (ص) در اوایل ورود به مدینه میان اصحاب خود از مهاجر و انصار برادری برقرار کرد و هر یک از ایشان را با یکی دیگر برادر خواند و خود را با علی (ع) برادر خواند و این امر در نظر هر مسلمانی بالاترین شرف و فضیلت است. قصّه ی موأخاْ در بیشتر کتب حدیث و سیره مذکور است.

از جمله ابن هشام (۲:۱۵۰) و ابن سعد (۳، ق۱:۱۴). از روایات عمده حدیثی است که بخاری در صحیح در باب مناقب علی بن ابی طالب (ع) آورده است و آن اینکه رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: «أنت منّی وأَنا منک» و نیز حدیث اعطای لوا در روز خیبر که پیش از این مذکور شد. در اینجا باید گفت که بخاری در صحیح در باب مناقب علی بن ابی طالب (ع) این حدیث را نقل کرده است، امّا مقدّمه ی آن را، که رسول خدا (ص) ابتدا به ابوبکر و بعد به عمر آن لوا را داد و آن دو کاری از پیش نبردند و بعد آن جمله را بیان فرمود و فردای آن روز لوا را به علی (ع) داد، نقل نکرده است. پیداست که جمله ی تاکیدیّه ی

«لأعطینّ الرائه غداً...» بدون مقدّمه و ابتدا به ساکن نمی تواند باشد و این مقدّمه همان است که مذکور شد. ظاهراً این نکته در ذهن بخاری او را راحت نمی گذاشته است که با این مقدّمه و این جمله علی (ع) باید در نظر رسول خدا (ص) محبوبترین فرد باشد و

باید او افضل از دیگران باشد و در این صورت چرا باید رعایت حال اصحاب را آن مقدّمه را انداخته است. امّا اهل سنّت به جهت پیروی بی چون و چرا و بی دلیل از عمل و روش اصحاب حاضرند از اصول مسلّم دیگر چشم بپوشند و افضلیت و حقّانیّت را تابع ترتیب زمانی خلافت خلفای راشدین بدانند.

به هر حال در فضایل صفاتش احادیث فراوان دیگری از فریقین نقل شده است که مشهورترین آنها عبارت اند از: حدیث بد الدعوْ یا حدیث دار؛ حدیث سبق اسلام؛ حدیث سبق صلاْ؛ حدیث بت شکنی؛ حدیث طیر؛ حدیث عایشه؛ حدیث اُمّ سلمه؛ حدیث دروازه ی شهر علم؛ حدیث خندق (برای اطلاع از مضامین این احادیث به جای الفبایی آنها در این دایرْ المعارف رجوع فرمایید).

دسته ی دوّم از فضایل و مناقب آن حضرت فضایل نفسانی و معنوی ایشان است که در سرتاسر زندگانی ایشان معروف و مشهود بود و این صفات و خصال چنان برجسته و نمایان بود که کسانی حتّی در ایام حیات ایشان از جاده ی صواب منحرف شده و مقام ایشان را تا درجه ی خدایی بالا برده اند. درباره ی سخاوت و ایثار آن حضرت داستانها گفته اند. از صفات بارز ایشان شجاعت است که در اشاره به غزوات حضرت رسول (ص) مختصری از آن گفته آمد. اخبار شجاعت فوق بشری و مهارت سربازی و قدرت فرماندهی و اعجاز ذوالفقار در تحکیم اساس اسلام شهرت جهانی دارد. نظارت سیاسی و نظامی و اداری و اقتصادی و اجتماعی و اهتمامی که به نشر علم و ادب و آموزش و پرورش جوانان داشت و نیز احاطه

ی وی به همه ی علوم او را بزرگترین و دانشمندترین و دادگر ترین زمامداران تاریخ معرفی نموده است.

علی (ع) بنیانگذار علم نحو بود و بدین طریق زبان عربی را از سقوط حفظ کرد و آن را به صورت زبان بین المللی اسلام درآورد. به علاوه، کلام او نمونه ی اعلای فصاحت و درس بلاغت است. سخن شناسان کلام آن حضرت را فرو تر از کلام الهی امّا برتر از کلام انسانی تعریف کرده اند. در قوت استدلال و آرایش کلام و ترسل و رسایی و ایجاز و

(صفحه ۲۸)

جامعیت و پند و موعظه نظیر نداشت و در هر باب که زبان می گشود آن را به کمال می رسانید. برای تماشای اعجاز بیان علی (ع) باید به نهج البلاغه رجوع کرد و خطبه های او را در خلقت عالم و مقام رسول الله و عترت او و دفاع از حقوق خود و تشویق به جهاد و نامه های او را به معاویه و وصفی را که از طاووس و خفّاش و دنیا و خانه ی شریح قاضی و احوال مؤمنان و منافقان نموده مطالعه نمود. مخصوصاً باید دستورالعملهای علی (ع) را به مالک اشتر و محمّد بن ابی بکر – استانداران مصر – و رهنمودهای او را برای فرمانداران و عاملان و مأموران خراج و قاضیان و سپاهیان و سایر مأموران دولت که در نهج البلاغه مندرج است خواند تا تفاوت کلام علی (ع) با دیگران معلوم شود و بدانند که چرا رسول الله (ص) او را ولی الله و امیرالمؤمنین معرفی کرد.

علی (ع) نه تنها قهرمان میدان جنگ و سیاست و روحانیّت بود، بلکه

در مقام «انسان کامل» بالاتر از هر افسانه و گمان قرار داشت. او دنیا را با همه ی عشوه ها و ترفند هایش شکست داد و مرگ را تحقیر کرد. او اسوه ی حسنه ی ایمان و اهرم اعلای کلمه ی حق بود. سلسله های تصوّف و اخوّت و فتوّت اسلامی به او می پیوندد و درویشان و زحمتکشان مسلمان او را سرمشق و تکیه گاه خود می شناسند و هر جوان مسلمان که پای به ورزشگاه می نهد، یا هر سرباز جهادگر که در راه شرف و عقیده جانبازی می کند نام علی (ع) را بر زبان می آورد.

دلیل فصاحت و بلاغت بی مانند او خطب نهج البلاغه است که شریف رضی گرد آورده است. ابن ابی الحدید گفته است: نسبت علم کلام از راه اشاعره و معتزله به واصل بن عطأ می رسد و واصل شاگرد ابوهاشم عبدالله بن محمّد بن حنفیّه بود و ابوهاشم این علم را از پدرش محمّد بن حنفیّه و او از پدرش علی فراگرفته است (مقدّمه ی شرح نهج البلاغه). ما این مطلب را به این ترتیب درست نمی دانیم و این مقام را برای بحث در این مطلب مناسب نمی یابیم. ولی مدّعای ابن ابی الحدید را از راه دیگری به اینگونه تصحیح می کنیم که نخستین کسی که بر بالای منبر و در خطبات فصیح و بلیغ خود مسائل توحید باری و صفات او را پیش کشید علی (ع)بود و این مسائل است که یکی از اسباب برانگیخته شدن اذهان جستجوگر و پایه ای برای ظهور مسائل و مباحث کلامی گردید.

(صفحه ۲۹)

ابن ابی الحدید نظیر این

معنی را در فقه نیز به حضرت امیر (ع) نسبت می دهد و آنچه به قطعیت می توان گفت این است که حضرت نخستین کسی است که راه استدلال در احکام فقهی را به مردم نشان داد؛ مثلاً ـ هنگامی که عثمان می خواست زنی را که پس از شش ماه ازدواج بچه ای به دنیا آورده بود حد بزنند یا رجم کند، علی مانع شد و به آیه ی «و حمله و فصاله ثلاثون شهراً» استدلال کرد. وجه استدلال این است که خداوند مجموع مدّت حمل و مدّت شیرخوارگی انسان را سی ماه فرموده است و این را باید به حداقل معنی کرد؛ زیرا دوران شیرخوارگی دو سال یا بیست و چهار ماه است و این به دلیل آیه ی قرآن است «والوالدات یرضعن أولادهنّ حولین کاملین» (۲۳۳، بقره) پس می ماند شش ماه که حداقل حمل است. نظیر این استدلال فقهی تا آن وقت از کسی دیده نشده بود.

احکامی که آن حضرت در زمان عمر درباره ی بعضی از مسائل بیان فرموده است معروف است و به همین جهت است که عمر گفته بود «لا یفتینّ أحد فی المجلس و علیّ حاضر؛ کسی در مجلس که علی حاضر باشد فتوا ندهد». امّا اینکه ابن ابی الحدید (۱۸:۱) می خواهد فقه اهل سنّت را از راه ابوحنیفه به حضرت صادق (ع) و از آن راه به حضرت علی (ع) برساند در کلیت و اطلاق آن درست نیست؛ زیرا اگرچه ابوحنیفه از حضرت صادق (ع) فقه فراگرفته است امّا فقه او و فتوا های او مورد تأیید آن حضرت نبود و مخصوصاً در مسأله ی قیاس

و رأی، فقه شیعه مباینت آشکاری با فقه ابوحنیفه دارد. امّا فقه شیعه که منبع اصلی آن ائمّه ی اطهار علیهم السلام است بی شک مأخوذ از حضرت امیر (ع) است.

حضرت علی (ع) در دوران خلافت کوتاه خود مظهر کامل عدالت و بی طرفی در امر قضا بود. در سیره ی او آورده اند که اگر چیزی می خواست بخرد نخست از فروشنده می پرسید که آیا او را می شناسد یا نه و اگر می دید که او را می شناسد از او چیزی نمی خرید؛ مبادا جانب او را رعایت کند.

او همه ی عرب و عجم را در صورت مسلمان بودن به یک چشم می نگریست و تعصّب قومی و قبیله ای نداشت. به همین جهت مردم عادی کوفه یعنی کسانی که از غیر عرب و اهل کار و پیشه و تجارت بودند او را دوست داشتند.

بر خلاف بیشتر اشراف عرب که به جهت همین امر در باطن چندان از او دلخوش

(صفحه ۳۰)

نبودند و یکی از دلایل سستی ایشان در نصرت و حمایت از آن حضرت شاید همین امر بود. درباره ی بیت المال بسیار سختگیر بود، رفتار او با دخترش زینب و برادرش عقیل معروف است. خلیفه ی پیش از او یعنی عثمان روش اشراف منشی داشت و قوم و قبیله ی خود را در درجه ی اوّل از هر حیث بر دیگران ترجیح می داد. همین روش تعصب نژادی بود که معاویه و خلفای بنی امیّه پس از او بسختی و شدّت دنبال کردند و همه ی اقوام مغلوب غیر عرب را «موالی» و بندگان خود خواندند. کسی که از متن

اشـرافیت عربی باشـد و از برگزیـده ترین طوایف قریش باشـد و در عین حال همه ی انسانها را از دیدگاه اسـلام به یک چشـم بنگرد کسی است که شخصیتی والاتر و برتر از حدود نژادی و جغرافیایی خود دارد و در این شکّی نتواند بود.

علی (ع) در دوران شـصت و نه ماهه ی خلافت خود در اجرای دقیق احکام اسـلام و حفظ حقوق مسلمانان لحظه یی نیا سود و در این راه از بذل جان نیز مضایقه نکرد. در شـهر کوفه پیوسـته در بین مردم و در دسترس همه بود. دفتر کار و محل ملاقاتها و به طـور کلّی مرکز همه ی فعالیّتهـای سیاسـی و اجتمـاعی او مسـجد کوفه بود. در بوته ی عـدالت علی (ع) همه ی نابرابریهـای طبقاتی و نژادی و رنگ و اقلیم ذوب می شد. چون طعم سـتم را در مکّه و در شعب ابوطالب چشیده بود، راه نجات امّت را در اصـلاح دادگستری و تأسـیس محاکم شـرع و تدوین قانون و اسـتقلال قضات و تعلیم و تربیت ایشان تشـخیص داد. برای حسن اداره ی دادگاهها و اجرای احکام ضوابط بی سابقه وضع نمود. دسـتور داد احکام فقهی مـدوّن شود و به صورت قانون درآید. قضـات را امتحـان می کرد و برای آموزش آنها سـمینار تشـکیل می داد و دسـتورالعملهای روشن به طور انفرادی یا به صورت بخشنامه به ایشان می فرستاد.

علی (ع) تا فاطمه (س) زنـده بود زنی دیگر نگرفت و از او دو فرزند ذکور یعنی امام حسن (ع) و امام حسـین (ع) داشت و می گویند پسر دیگری از او به نام محسن داشت که در کوچکی از

دنیا رفت. دو دختر نیز از حضرت فاطمه (س) داشت که یکی زینب کبری و دیگری اُمّ کلثوم کبری است. پس از حضرت فاطمه (س) زنی از طایفه ی بنی کلاب به نام اُمّ البنین گرفت که از او چند پسر به نامهای عباس و جعفر و عبدالله و عثمان داشت و همه در واقعه ی کربلا شهید شدند. از خولْ دختر جعفر بن قیس حنفی پسری داشت به نام

(صفحه ۳۱)

محمّد بن حنفیّه. آن حضرت فرزندان ذکور و اناث دیگری از زوجات دیگر داشتند که تفصیل آنها در کتب تاریخ مذکور است.

منابع:

صحیح بخاری، صحیح مسلم؛ خصائص امیرالمؤمنین، امام نسائی؛ تاریخ طبری؛ الجامع الکبیر، ترمذی؛ صحیح، ابن ماجه (سنن)؛ روضات الجنّات؛ السیرْ النبویْه، ابن هشام؛ مسند، ابوحنیفه؛ مسند، ابن حنبل؛ الریاض النضرْ، محب طبری، مصر، ۱۳۷۲ق؛ کنز العمّال، متقی هندی؛ تاریخ بغداد؛ مناقب، ابن حنبل (نسخه ی عکس از کتابخانه ی مجلس)؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری؛ الاستیعاب؛ اسد الغابْه فی معرفْه الصحیحین، حاکم نیشابوری؛ الاستیعاب؛ اسد الغابْه فی معرفْه الصحابْه؛ حلیْه الأولیأ؛ فضایل الخمسْه، فیروزآبادی؛ الغدیر، علامه امینی؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹